

از: منصور صفاریان

نقدی بر نقد ....

# درباره «گره کور یا بوف کور»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

زنتیه

در شماره ۸۳ گرامی مجله نگین شرحی رفته بود تحت عنوان «گره کور یا بوف کور» - نویسنده محترم کوشیده بود میان مطالب و حوادث این دو کتاب و همین‌طور میان اشخاص آن‌ها وجه تشابه و رابطه‌ای جستجو کند و با ذکر امثال و شواهدی آن دورا در یک بستر قرار دهد. در حالیکه با مختصر تعمق و باسانی می‌توان

دریافت که در این دو اثر زمان و زمینه فکری و فرهنگی باهم کاملا متفاوت هستند.

قبلا باید بگویم: متأسفانه آنچه بنام انتقاد و نقد در سالهای اخیر اینجا و آنجا دیده و خوانده‌ام غالباً کوششی بود بادی‌ی یک بعدی برای نفی و طرد موضوع مورد انتقاد و حتی شخص صاحب اثر و یا بر عکس حرفی بود در حد نهائی

سر سیردگی و تماق، آیا منتقد تنها در برابر جامعه مسئول است و متقابلاً نسبت به نویسنده، نقاش، موزیسین و یا هر شخص دیگری که بهر نحو کاری برای انتقاد وی فراهم می‌کند مسئولیتی ندارد و آیا به علت سهل‌انگاری وزیر یا نهادن جنبه‌های اساسی در این زمینه نباید گفت بنحو غم‌انگیزی جرئت کار از همه

گرفته شده است؟

البته کسی که از انتقاد بترسد یا بی‌مایه است و یا خود خواه و همین‌طور گمان می‌کنم انتقادی که با محتوای ارزایی همه جانبه بعمل نیاید، کاری تعصب آمیز و فاقد اصالت واقعی است.

حرف از بوف کور است و گره کور و به آن برگردیم. تشابه در مطالب و تشابه در

حوادث دو قسه ، با تشابه در محتوا و هدف و پیام آن دو فرق فاحش دارند .

خیلی ها چشم وایرو و قدو بالایشان بهم شبیه است ولی درعین حال اخلاقی ، اندیشه و کاراکترشان با یکدیگر تفاوت دارد .

بله ، به عبارتی این هر دو « کور » اند و همچنانکه از کلام نویسنده محترم برمیآید ، کور را که از کور بزرگی « بوف » و « گره » هم یکی می شود ؛ و سرتاسر « نقد » نویسنده محترم وصف و ذکر تشبیهاتی است از این قبیل تا آنکه مرقوم داشته اند : با تمام آن « لغزش ها » ...

که نفهیدم منظورشان از « لغزش » تنقید از نویسنده « گره کور » بود و یا تلویحا « بوف کور » را هم يك لغزش دانسته اند .

برخلاف برداشت نویسنده محترم تفاوت « بوف کور » و « گره کور » تنها در این نیست که آن یکی پستوی خانه را برای زندانی کردن خود انتخاب کرده و یکی از خانه بیرون می آید و بطرف دوستان می رود ، چه در این زمینه هم ایشان به صورت حوادث پرداخته اند و در هیچ حال به زمان و عوامل فکری و فرهنگی و پیام نویسنده ، یا بهتر بگویم - نویسندگان - عنایتی نکرده اند ...

در « بوف کور » مردی زیر آوار زمان مانده و آویخته در میان بودن و نبودن مرتبه برگشته خویش می خواند . بر آن زخمها که در زندگی هست و مثل خوره روح را در انزوا می خورد و می تراشد ، در حالیکه دیگر نه از خودش و نه از هیچ کس کاری ساخته نیست ، برای سایه اش حرف می زند و شاید باحالی عبرت انگیز برای سایه هایش .

« بوف کور » در جهانی روایتی که آفریده حوادث قدیم و احیانا جاری است زندگی می کند ، در جهانی که دیگر به جای اکسیرن در آتشفشان بخور سیانور متراکم است ، قصه اش از پایان آغاز می گیرد و دیگر نگاهش و حرفش چنان است که گوئی سخت گذرا و شتاب زده ، تنها با يك نظر بآن همه رویدادها که حالا در وراء آنها واقع شده است ، باید خیره شود و باز تابی کند ... در این بازتابی است که سایه اش یا سایه هایش باید فرهنگ حاکم بر محیطش را بشناسند که چه سیاهی گرفته و مفاوك و فقیر

است و نیز عوامل این فرهنگ مفنوك و فقیر را که خسوفات است ، ریاکاری است و انحراف ، تحت ظاهر های غایب نما و لایبای آیات و کلمات عربی ، و لکاته ها هستند و لکاتگی ، و رجاله ها هستند و رجا لگی ... که می شود مثل آینه دید از شریعتی مقدس چه هیولای شومی ساخته می شود و چطور جامعه ای فنا تیکی دارد پادراستحاله ای براتب مخرب تر و آلوده تر از فنا تیس می نهد ...

و اما حالا ، پیر مرد خنزر پزتری مرده ... اما ریاکاری و فریب زنده است .

حالا ، تسبیح و عبا و شال و اوراد عربی از روق افتاده اند ، ولی اسباب و عوامل دیگری بخدمت فریب و ریا و اغوا در آمده است .

در زمان و در زبان « بوف کور » ، « لکاته » انگشت نماست ، اشاره به يك آلودگی است که مثل مصیبتی عارض مردی شده و او را از پا در آورده است .

اما حالا ، دیگر « لکاته » نمی گویند . چرا ؟ چون مفهوم موجودی منحرف و مستثنی را ندارند چون لکاتگی يك جور گستردگی اجتماعی پیدا کرده است .

حالا ، دیگر آن دردها را که « بوف کور » نمی توانست یکی بگوید ، خیلی ها اصلا در نمی دانند ، سهل است به دارا بودن آنها کلی هم می بالند . بله حالا ... ولگردی و هرزگی معیاری شده است برای انزوی و بی اعتمادی و تجارت و تجارت انگیزی روح و قلب دارد ...

« گره کور » حرف از این زمان است . از این زمانی که بوی استخاره و سجاده و اوراد عربی ، ترنم سازها که از سرزمین های دور نواخته می شوند ، فرهنگ شرقی و خشک مارا غرب زده و کرمکی کرده است .

حرف از این زمان است که جوانان میوه های بهاران عرشان را چغاله و کال از درخت زندگی می چینند .

در « گره کور » حوادث و رویدادهای يك اجتماع « بوف کور » ساز تشریح می شود .

در « گره کور » « مجید » با زندگی و تصاویر دقیق و روشن يك جامعه آشفته کاملا رویا روی و در گیر است و عاقبت به آنجا

می رسد که می تواند « بوف کور » دیگری باشد ، این يك هشدار جدی است .

اگر چه زمان با زمان هدایت زیاد متفاوت نیست و اگر چه محیط فرهنگی و اخلاقی همچنان مشوش و در هم است ، مع الوصف باید توجه داشت که بازیگران ، عوامل ، زمینه های فکری و روابط آدم ها تفاوت های زیادی پیدا کرده اند .

حالا ، جوادها ، جای پیر مردان خنزر پزتری را گرفته اند که بجای گزلیك و کوزه شکسته ، سرو پز فرنگی دارند و بجای تظاهر و پنهانکاری ، حربه شان جسارت و بی اعتنائی مستمر است .

حالا لکاته ها گلهای حرکت می کنند و زندگی شب چون آن زمانها ، باور چین باور چین حرکت نمی کند ، آشفتنکی عاطفی هر شکل

همستگی و هر نوع حرمت را تهدید می کند و هیچ شکفتی ندارد که بگوئیم : این ادامه و دنباله آن استحاله درونی است که از زمان هدایت پای گرفت .

این حقیقت دارد که حرفها در این زمینه بهم شبیه اند ، چرا که دو نسل گرفتاریها و دردهای مشترک دارند . آن زیر یوغ خسوفات فنا تیس بوده و این زیر مهییز بی قیودی و رهائی از هر مسک و مکتب و به تعبیری زیر مهییز همه مکتب ها ...

دقت در کیفیت این « اسارت » است که اولاشناخت کاواکتر اشخاص و رابطه جامعه را ممکن می سازد و تقابلا تفاوت اساسی مشکلات و نسل را با همه تشابه ظاهری قصه ها و حرف ها می نماید .

در آتشفشان « گره کور »

کبوتری پرواز می کند که لایق قطع به درودیوار حوادث کوبیده می شود ، تا آنجا که از اوجها فرو می افتد ... یا پس می کشد و به اعماق تنهائی و انزوا فرو می رود . تسلیم سرنوشت می شود و از لذت بی پدر و مادری به نوعی رهائی و بی خیالی می رسد ...

حالا در این مرحله ، اگر زبان به کلام باز کند ، از او حرفها و کلماتی خواهیم شنید که از « بوف کور » شنیدیم ، حالات و حرکتی خواهیم دید که از « بوف کور » دیدیم ... تفاوت در این دو اثر تفاوت زمانی است و تکرار کنیم که : آخر کار « مجید » اول

روزگار « بوف کور » است . در « بوف کور » این کبوتر پرواز هایش را کرده و بعد از فرو افتادن از اوجها دهان به حرف باز می کند . « بوف کور » دوجنبه خاص دارد ، اول جنبه ای که سخت اجتماعی و ملی است و دوم جنبه ای که مربوط به زمان معین و محدوده جغرافیائی معین نمی شود و از انسان با همه معنا و موجودیتش حرف دارد .

این جنبه اخیر است که اینجا و آنجا ، حالا و همیشه می تواند تکرار شود ... در سن های تازه با عوامل فرهنگی تازه و با بازیگران تازه ، و چنین کاری نه تنها « لغزش » نیست ، بلکه هنر است و تصحیح انگیزت ... و گمان می کنم که نویسنده محترم « گره کور » یا « بوف کور » در تحلیل این ویژگیها تعجیل کرده اند .

هدایت حقیقت داشت و نیز آثارش حقیقت دارند ، تا زنده بود راجع به او سکوت بود و یا تکفیر ... و وقتی که چون پرستوی دور از آشیانه سر در پناه بال خود کشید ، محاجه و کنتجار برخاست ، جماعتی صف بستند و هاهوی که : و اب هدایتا ... و دیگر خلقی که برخاش کندان گفتند : چه هدایتی ، کدام هدایتی !

تفی و اثبات هدایت در آثار او مستتر است و این آثار ضمنا معرف فصل خاصی از تاریخ اجتماعی ما نیز می باشند .

حرف این نسل ، قصه این نسل و شکل این زمان دنباله بلا فصل نسل او و زمان اوست ...

از او حرف بزنیم و به او بیاییم ... اما این درست نیست که دائما او را « الکو » قرار دهیم . برای تشخیص هر حرف و هر حرکت و هر کاری ...

نمی خواهم بگویم که « گره کور » يك شاهکار است ، اما باید ، بگویم صمیمانه و از زاویه ای اجتماعی به زندگی نگریسته است ، از فاصله بعید نسلها حرف می زند و از نسلی که کاملا جایجا شده و در گزینش مثنی زندگی سخت سرگردان است ... و اینها ، استقلال و اصالت زمانی خاصی باین کتاب بخشیده اند .